

## تقریر و ارزیابی چهارگونه دلیل برای اثبات «واجب الوجود» در آثار ابن سینا\*

\*\* علی نقی ایزدی

\*\*\* مهدی دهباشی

\*\*\*\* حامد ناجی

### چکیده

دلیل‌های بسیاری برای اثبات وجود واجب‌الوجود در تاریخ دین، فلسفه و کلام اقامه شده است؛ دلیل‌هایی که فارغ از موجه‌بودن یا نبودن، بسیاری را قانع کرده و منشأ باور به وجود خداوند در اذهان بسیاری از انسان‌ها شده است. ابن سینا نیز از جمله فیلسوفانی است که راه‌های متعددی را برای اثبات وجود واجب‌الوجود پیموده است. از منظر ابن سینا «مصدق وجود و مصداق موجود»، «مصدق ممکن‌الوجود»، «مفهوم موجود» و «مفهوم واجب‌الوجود» مسیرهای چهارگانه‌ای هستند که به اثبات وجود واجب‌الوجود ختم می‌شوند. این مقاله با ارائه تقریری با وضوح حداکثری از این چهارگونه دلیل و تبیین وجوه تمایز بین آن‌ها نشان داده است که تنها در صورت چشم‌پوشی از پاره‌ای ویژگی‌ها در یک سلسله نامتناهی، می‌توان به انتاج دو دلیلی که بر پایه «مصدق وجود و موجود» و «مفهوم موجود» استوار هستند اذعان کرد. با این حال و در هر صورت، دلیل‌هایی که بر پایه «مصدق ممکن‌الوجود» و «مفهوم واجب‌الوجود» تبیین می‌شوند از اثبات وجود برای واجب‌الوجود ناتوان هستند.

**کلید واژه‌ها:** برهان صدیقین، ابن سینا، برهان وجودشناختی، تسلسل، اثبات خدا.

\* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۰۶/۱۵- تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۹/۱۰/۰۲- نوع مقاله: علمی، پژوهشی.

\*\* دانشجوی دکتری رشته فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده علوم انسانی و حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی اصفهان (خوراسگان) / izadi9680@gmail.com

\*\*\* استاد گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان (خوراسگان). اصفهان، ایران / dr.mahdidehbash@gmail.com

\*\*\*\* دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه اصفهان / hamed.naji@gmail.com

## مقدمه

ابن سینا در *المبدأ و المعاد، التعليقات و الهیات الشفا* بارها از عدم امکان اقامه برهان بر وجود واجب‌الوجود سخن گفته و تصریح کرده است که مقصودش از برهانی که بر واجب‌الوجود اقامه نمی‌شود برهان لمّی است که به سببِ سبب نداشتن و معلول نبودن واجب‌الوجود، برای اثبات وجود او کاربرد ندارد. (ابن سینا، ۱۳۶۳: ۳۳؛ همو، ۱۴۰۴ق(الف): ۷۰؛ همو، ۱۴۰۴ق(ب): ۲۰، ۳۴۸، ۳۵۴ و ۳۷۱) با این حال، مراجعه به مجموع آثار ابن سینا روشن می‌سازد که او چهار طریق را برای اثبات وجود واجب‌الوجود پیموده است:

۱. مصداق وجود و موجود؛
۲. مصداق ممکن‌الوجود؛
۳. مفهوم موجود؛
۴. مفهوم واجب‌الوجود.

او اثبات واجب‌الوجود از طریق اول را روش صدیقین (ابن سینا، ۱۳۷۵: ۱۰۲) و اثبات واجب‌الوجود از طریق دوم را روش مشهور دانسته است. (ابن سینا، ۱۳۶۳: ۳۴) صدرالمতألهین به ابن سینا نسبت داده که او روش سوم را نزدیک‌ترین مسلک به منهج صدیقین می‌داند. (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱م: ج ۶، ۲۶ و ۲۷) روش چهارم نیز که تنها یک بار در *التعليقات* به کار رفته (ابن سینا، ۱۴۰۴ق(الف): ۱۵۰ و ۱۵۱)، همان برهان وجودی یا برهان وجودشناختی است.

این مقاله درصدد است تا پس از ارائه دو مقدمه درباره تعریف واجب‌الوجود از منظر ابن سینا و تبیین تفاوت بین چهار حد وسطی که او به کار گرفته، تقریری واضح از این چهار نوع دلیل را ارائه کرده و بر احتمالاتی که بی‌توجهی به آن‌ها، موجب‌بودن دلیل را زیر سؤال می‌برد انگشت تأکید بنهد و در نهایت میزان نتیجه‌بخشی این چهار گونه دلیل را بر اساس روش تحلیل منطقی نشان دهد.

پرسشی که به طور مشخص در این مقاله بدان پاسخ داده می‌شود این است که آیا ابن سینا در مسیرهایی که برای اثبات وجود واجب‌الوجود پیموده، احتمالاتی چند را در نظر نگرفته و در نتیجه بی‌توجهی به آن‌ها به ارائه دلیلهایی خدشه‌پذیر اقدام کرده است؟ و اگر پاسخ مثبت است آن احتمالات کدام‌اند؟ به عنوان نمونه، تحلیل منطقی احکام سلسله‌های نامتناهی که می‌تواند در ارزیابی پاره‌ای از براهین ابن سینا اثرگذار باشد و مورد بی‌توجهی او قرار گرفته در این مقاله صورت پذیرفته است.

پژوهش‌های فراوانی با محوریت اثبات خدا در فلسفه سینوی نگاشته شده‌اند؛ مفسرین قرآن در کتب تفسیری - به ویژه در تفسیر آیه ۵۳ از سوره فصلت - به تقریر برهان

صدیقین و آنچه ابن سینا بدان پرداخته اهتمام داشته‌اند. (ابن عربی، ۱۴۲۲ق: ج ۲، ۲۲۶؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق: ج ۴، ۳۶۵؛ سلطان علیشاه، ۱۴۰۸ق، ج ۴: ۴۰ و ۴۱؛ خمینی، ۱۴۱۸ق: ج ۲، ۱۳۱ و ۱۳۲؛ سبحانی، ۱۴۲۱ق، ج ۱: ۱۲۲؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۶ق، ج ۳: ۵۹ و ۶۰)

در شروح و حواشی فراوانی که بر آثار ابن سینا به ویژه اشارات و نمط چهارم آن- نگاشته شده نیز به تقریر دلیل‌های اثبات خدا و ترجیح برهان صدیقین بر دیگر براهین اشاره شده است. (نراقی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۲۵۷ تا ۲۴۸؛ طوسی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۶۶ و ۶۷؛ فخر رازی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۸۳) مزیت این پژوهش نسبت به سایر پژوهش‌های انجام گرفته در حوزه خدانشناسی سنیوی علاوه بر تفکیک و جداسازی چهار طریقه‌ای که ابن سینا آن‌ها را پیموده، بررسی احتمالاتی است که می‌توانند موجه بودن هر کدام از آن دلیل‌ها را به چالش بکشند.

## ۱. مقصود از واجب‌الوجود

واجب‌الوجود در نگاه ابن سینا عبارت از موجودی است که اگر غیر موجود فرض شود، محال لازم می‌آید. در مقابل واجب‌الوجود، ممکن‌الوجود قرار دارد که خواه، موجود و خواه، غیر موجود فرض شود، هیچ محالی لازم نمی‌آید، بنابراین، وجود برای واجب‌الوجود ضرورت دارد، اما در ممکن‌الوجود هیچ ضرورتی نه در بودن آن، و نه در نبودن آن است. از این روی واجب‌الوجود ذاتاً حق و ممکن‌الوجود ذاتاً باطل است و البته بالغیر می‌تواند حق باشد. (ابن سینا، ۱۴۰۴ق (ب): ۴۸)

عبارات او در تعریف واجب‌الوجود، در المبدأ و المعاد، المباحثات و النجاة یکسان است: فی تعریف الواجب‌الوجود و الممكن‌الوجود. إن الواجب‌الوجود هو الموجود الذی متی فرض غیر موجود عرض منه محال؛ و إن الممكن‌الوجود هو الذی متی فرض غیر موجود او موجوداً لم يعرض منه محال. فالواجب‌الوجود هو الضروري، و الممكن‌الوجود هو الذی لا ضرورة فيه بوجه، ای لا فی وجوده و لا فی عدمه. (ابن سینا، ۱۳۶۳: ۲؛ همو، ۱۳۷۱: ۲۸۱؛ همو، ۱۳۷۹: ۵۴۶)

## ۲. تبیین تفاوت بین راه‌های چهارگانه اثبات وجود برای واجب‌الوجود

«مفهوم موجود» که در دانشنامه‌ی علایی برای اثبات وجود واجب‌الوجود مورد استدلال قرار گرفته (ابن سینا، ۱۳۸۳: ۶۵ و ۶۶) نسبت به «مفهوم واجب‌الوجود» که در تعلیقات مورد استناد واقع شده (ابن سینا، ۱۴۰۴ق (الف): ۱۵۰ و ۱۵۱) اعم است، زیرا بر مصادیق امکانی نیز صدق می‌کند. همچنین «مصدق موجود» که در اشارات و التنبیهات بدان

استناد شده (ابن سینا، ۱۳۷۵: ۹۷ و ۹۸) نیز از «مصدق ممکن الوجود» که ابن سینا در المبدأ و المعاد بدان تمسک جست (ابن سینا، ۱۳۶۳: ۳۴) اعم است، زیرا مصداق واجب الوجود را نیز در بر می‌گیرد.

آنچه به تبیین بیشتر نیازمند است تفاوت بین «مصدق وجود» و «مصدق موجود» در دلیل اثبات وجود برای واجب الوجود است. ابن سینا در النجاة و المبدأ و المعاد از طریق «مصدق وجود» (ابن سینا، ۱۳۷۹: ۵۶۸-۵۶۶؛ همو، ۱۳۶۳: ۲۲) و در الاشارات و التنبیهات از طریق «مصدق موجود» به اثبات وجود برای واجب الوجود پرداخته است. (ابن سینا، ۱۳۷۵: ۹۷ و ۹۸) آن‌گاه که او از «مصدق وجود» آغاز می‌کند خود آن مصداق را در تقسیم اولی به واجب و ممکن تقسیم می‌کند، اما آن‌گاه که از مصداق موجود می‌آغازد از دو گونه نسبت بین مصداق موجود با وجود سخن می‌گوید. دقت در این دو جمله آغازین دلیل‌های او، تفاوت بین «مصدق وجود» و «مصدق موجود» را آشکارتر می‌کند:

أ) مصداق وجود یا واجب است و یا ممکن است.

ب) مصداق موجود یا از نسبتی ضروری با وجود برخوردار است و یا چنین نیست که از نسبتی ضروری با وجود برخوردار باشد.

مصدق موجود از دو گونه ارتباط - ضروری و غیر ضروری - با وجود بهره‌مند است اما وجود با وجود همیشه یگانه است. مصداق موجود با وجود، این‌همانی ندارد، بلکه با وجود مرتبط است، اما مصداق وجود با وجود این‌همانی دارد.

علاوه بر تفاوت بین مصداق وجود و مصداق موجود و نسبت «این‌همانی بین مصداق وجود و وجود» و نسبت «این‌نه‌انی بین مصداق موجود و وجود» می‌توان به این نقطه اشتراک هر دو مصداق نیز اشاره کرد که دلیل‌هایی که می‌کوشند تا از طریق مصداق موجود و مصداق وجود به اثبات وجود برای واجب الوجود راه یابند به سبب در نظر نگرفتن تحلیل مفهومی سلسله نامتناهی موجودات ممکن، قابل مناقشه به نظر می‌رسند.

## ۲. ۱. اثبات واجب الوجود از طریق مصداق وجود و مصداق موجود

ابن سینا در النجاة، المبدأ و المعاد و نیز الاشارات و التنبیهات به اثبات وجود واجب الوجود از طریق مصداق وجود و مصداق موجود پرداخته است (ابن سینا، ۱۳۷۹: ۵۶۸-۵۶۶؛ همو، ۱۳۶۳: ۲۲؛ همو، ۱۳۷۵: ۹۷ و ۹۸) و این طریقه را در انتهای نمط چهارم الاشارات و التنبیهات، حکم صدیقین و قابل اعتمادترین و شبیه‌ترین دلیل به برهان می‌داند. (همان: ۱۰۲)

او در النجاة و المبدأ و المعاد از طریق «مصدق وجود» و در الاشارات و التنبيهات از طریق «مصدق موجود» واجب‌الوجود را اثبات کرده است.

## ۲. ۱. ۱. اثبات واجب‌الوجود از طریق مصداق وجود

مقدمات دلیل ابن‌سینا در النجاة که در آن واجب‌الوجود را از طریق مصداق وجود - و نه مصداق موجود - به اثبات رسانده (ابن‌سینا، ۱۳۷۹: ۵۶۸-۵۶۶) بدین قرار است:

- وجودی هست.

- آن وجود یا واجب است (فرض اول) و یا ممکن است.

- اگر آن وجود، ممکن باشد، آن ممکن نمی‌تواند در زمان واحد از بی‌نهایت علتی برخوردار باشد که همه آن علل، ممکن بوده و در طول هم تحقق می‌یابند، زیرا آن بی‌نهایت علت ممکن، یا همه با هم وجود ندارند (فرض دوم) و یا همه با هم وجود دارند.

- اگر آن بی‌نهایت علت ممکن، همه با هم وجود داشته باشند، یا علتی که خود، واجب‌الوجود است همراه با آن علل ممکن هست (فرض سوم) و یا علتی که خود، واجب‌الوجود است همراه با آن علل ممکن نیست.

- اگر علتی که خود، واجب‌الوجود است همراه با آن علل ممکن نباشد، مجموعه علل ممکن یا واجب‌الوجود است (فرض چهارم) و یا ممکن‌الوجود.

- اگر مجموعه علل ممکن، ممکن‌الوجود باشد علت این مجموعه ممکن - باید واجب‌الوجود باشد - یا خارج از مجموعه است (فرض پنجم) و یا داخل در مجموعه است (فرض ششم).

بر اساس فرض اول، سوم و پنجم وجود واجب‌الوجود اثبات شده و مقصود حاصل گشته است.

فرض دوم باطل است، زیرا لازمه اینکه آن بی‌نهایت علت ممکن همه با هم وجود نداشته باشند، این است که آن موجودی را که ممکن و نیازمند به علت فرض کردیم، فاقد علت یا بی‌نیاز از علت بوده و در نتیجه موجود نباشد و این خلف فرض مقدمه‌ای است که ممکن بودن وجود را پذیرفته بود.

فرض چهارم باطل است، زیرا مجموعه‌ای از علل ممکن نمی‌تواند واجب‌الوجود باشد و از در کنار هم قرار گرفتن چندین ممکن، واجب‌الوجود پدیدار نمی‌شود.

فرض ششم باطل است، زیرا فرض این بود که تمام اجزای آن مجموعه از علل، ممکن‌الوجود هستند، پس اینکه علت این مجموعه علل ممکن، هم واجب‌الوجود باشد و هم داخل در مجموعه باشد، خلف فرض ممکن بودن تمام اجزای مجموعه است.

بنابراین تمام فروض محصور که در دلیل ذکر شدند یا ابطال گشتند و یا به وجود واجب‌الوجود ختم شدند.

### ارزیابی و نقد اثبات واجب‌الوجود از طریق مصداق وجود

می‌توان به این فروض شش‌گانه، فرضی را افزود که نه ابطال شده است و نه به اثبات وجود واجب‌الوجود می‌انجامد.

پیش از بیان آن فرض ذکر نشده در برهان، توضیح این نکته لازم است که مجموعه بودن هر مجموعه‌ای قائم به اعتبار و لحاظ است و حتی مجموعه‌هایی که اجزای آن‌ها امور حقیقی و واقعی هستند، فاقد واقعیت و حقیقت می‌باشند و چیزی بیش از امری اعتباری که قائم به لحاظ است نیستند. اگر بپذیریم که سلسله‌ها و مجموعه‌ها فاقد هر واقعیتی در ورای اجزای خویش هستند و واقعیت آن‌ها همان اجزای تشکیل دهنده آن می‌باشد در می‌یابیم این دوگانه که آن مجموعه علل ممکن یا واجب‌الوجود است و یا ممکن‌الوجود یعنی فروض چهارم، پنجم و ششم، بیهوده مطرح شده است، زیرا مجموعه علل ممکن واقعی ندارد تا از واجب‌الوجود بودن یا ممکن‌الوجود بودن آن پرسیده شود. آن فرض که نه ابطال شده است و نه به اثبات وجود واجب‌الوجود می‌انجامد عبارت از این است:

وجودی هست که ممکن است و آن ممکن دارای علتی است که آن علت نیز دارای علت ممکن است و این سلسله از علل موجود و ممکن‌الوجود نامتناهی است و هی‌چگاه به علتی که موجود و واجب‌الوجود باشد ختم نمی‌شود. چون فرض کردیم که آن ممکن، دارای علت است، به معلول بی‌علت معتقد نشده‌ایم و چون فرض کردیم که سلسله علل آن ممکن، سلسله‌ای نامتناهی و بی‌پایان است، فرض هر گونه وجود واجب‌الوجود در انتهای آن سلسله، خلف فرض بی‌انتهای بودن سلسله است.

به بیان دیگر، فرض مجموعه و سلسله‌ای نامتناهی و بی‌انتهای از ممکن‌الوجودها که بین آن‌ها رابطه علیت برقرار باشد، نه تنها مستلزم وجود واجب‌الوجود نیست، بلکه منتهی شدن چنین سلسله‌ای به واجب‌الوجود، خلف فرض بی‌انتهای بودن مجموعه و سلسله است. ابن‌سینا و نیز هر اندیشمندی که در اثبات وجود واجب‌الوجود از استحالة تسلسل مدد جسته ناچار است که دلیل خویش را ترمیم کرده و تحقق هر مجموعه متشکل از علل و معلول بی‌پایان و بی‌انتهای را ابطال کند.

اگر مجموعه‌ای نامتناهی از ممکنات که هر یک از آن‌ها معلول ممکن‌الوجودی دیگر است، تحقق داشته باشد چنین مجموعه‌ای چون حسب الفرض نامتناهی و بی‌انتهای فرض

شده، باید بالضرورة به هیچ واجب‌الوجودی در انتهای سلسله و مجموعه ختم نشود.<sup>۱</sup> البته ادعا این نیست که چنین مجموعه بی‌انتهایی واقعیت دارد و بالفعل موجود است، اما سخن در این است که ممتنع و محال بودن تحقق چنین مجموعه‌ای در هیچ کدام از ادله اثبات وجود واجب‌الوجود به اثبات نرسیده است و تا زمانی که باب وجود این مجموعه سد نگردد، این گونه دلیل‌ها برای اثبات وجود واجب‌الوجود منتج نخواهند بود. نکته اساسی که از نظر قائلین به استحاله تسلسل مخفی مانده این است که قانون علیت اقتضا می‌کند که در سلسله ممکن‌الوجودها، هر ممکن‌الوجودی دارای علت باشد، اما هرگر چنین اقتضایی ندارد که آن سلسله، کران‌مند و متناهی هم باشد و به وجود واجب‌الوجودی که در طرف سلسله قرار دارد ختم شود.

## ۲. ۱. ۲. اثبات واجب‌الوجود از طریق مصداق موجود

ابن‌سینا در الاشارات و التنبیهات، واجب‌الوجود را از طریق مصداق موجود نه مصداق وجود- اثبات کرده است. (ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۹۷ و ۹۸) مقدمات دلیل او بر اساس عبارت الاشارات و التنبیهات عبارت‌اند از:

- هر موجودی با صرف نظر از دیگر موجودات یا وجود برای آن ضرورت دارد و یا وجود برای آن ضرورت ندارد.

- در فرض اول - فرضی که وجود برای موجودی با صرف نظر از دیگری ضرورت داشته باشد- وجود واجب‌الوجود اثبات شده است.

- اما فرض دوم، اگر وجود برای آن موجود ضرورت نداشته باشد، عدم برای آن موجود ضرورت نخواهد داشت، زیرا اگر عدم برای آن ضروری بود، هرگز موجود نمی‌شد و این در حالی است که موجود بودن آن مفروض است.

- اگر وجود برای یک موجود با صرف نظر از دیگر موجودات، ضرورت نداشت موجود بودن آن نمی‌تواند برآمده از خود آن موجود و مستند به خود آن موجود باشد، زیرا

۱. ابن‌سینا در نمط چهارم تصریح کرده که بک سلسله حتی اگر نامتناهی نیز فرض شود همچنان کران‌مند است و طرف دارد: «کل سلسله مرتبه من علل و معلولات کانت متناهیة أو غیر متناهیة فقد ظهر أنها إذا لم یکن فیها إلا معلول احتاجت إلى علة خارجة عنها لكنها یتصل بها لا محالة طرفا، و ظهر أنه إن کان فیها ما لیس بمعلول فهي طرف و نهاییة. فکل سلسله تنتهی إلى واجب‌الوجود بذاته». (ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۹۹) نگارنده هنوز نتوانسته برای رفع ناسازگاری بین غیرمتناهی بودن سلسله و طرف داشتن سلسله راه چاره‌ای بیابد، از این‌رو، اثبات استحاله تسلسل را که مقدمه لازم اثبات وجود برای واجب‌الوجود از طریق مصداق وجود و موجود است، متوقف بر اثبات استحاله سلسله نامتناهی از علل و معالیل می‌داند.

حسب الفرض با صرف نظر از دیگر موجودات، موجود بودن برای آن ضرورت ندارد، پس موجود بودن آن برآمده و مستند به موجودی دیگر است.

اکنون اگر موجود بودن آن دیگری، برآمده از موجودی دیگری باشد، یا سلسله این نیازمندی وجودی به دیگری تا نامتناهی ادامه می‌یابد و به هیچ موجودی که وجود برای آن با صرف نظر از دیگر موجودات، ضرورت داشته باشد ختم نمی‌شود و یا اینکه این سلسله به موجودی منتهی می‌گردد که وجود برای آن با صرف نظر از دیگر موجودات ضرورت دارد.

در فرض دوم - منتهی شدن سلسله نیازمندی وجودی به موجودی که با صرف نظر از دیگر موجودات، ضرورت وجود دارد - وجود واجب‌الوجود اثبات شده است، اما فرض اول، اگر سلسله موجودات نیازمند، سلسله‌ای نامتناهی باشد، در این فرض، موجود شدن این موجودات نیازمند می‌تواند مستند به یکی از این چهار فرضیه باشد:

۱. موجودات نیازمند در این سلسله نامتناهی، بی‌نیاز از علت بوده و با صرف نظر از دیگری موجود هستند.

این فرض آشکارا باطل است، زیرا تمام موجودات این سلسله با صرف نظر از دیگری، نیازمند فرض شده‌اند.

۲. تمام موجودات نیازمند در این سلسله نامتناهی، نیازمند به علت هستند و علت آن‌ها مجموع موجودات درون سلسله است.

این فرض نیز به روشنی باطل است، زیرا مجموع موجودات درون سلسله هیچ واقعیتی غیر از تک‌تک موجودات درون آن سلسله ندارد و چون تک‌تک موجودات درون سلسله نیازمند فرض شده‌اند، مجموع موجودات نمی‌تواند علت بی‌نیاز آن‌ها باشد.

۳. تمام موجودات نیازمند در این سلسله نامتناهی، نیازمند به علت هستند و علت آن‌ها موجوداتی از درون همین سلسله هستند.

این فرض نیز به وضوح باطل است، زیرا تمام موجودات درون این سلسله، نیازمند فرض شده‌اند و چون در نیازمندی با هم برابر هستند هیچ‌کدام نمی‌توانند برآورنده نیاز دیگر موجودات درون سلسله باشند.

۴. تمام موجودات نیازمند در این سلسله نامتناهی، نیازمند به علت هستند و علت آن‌ها موجودی در بیرون از سلسله است.

این فرض صحیح است و آن موجود بیرون از سلسله، چون بیرون از سلسله نامتناهی موجودات نیازمند فرض شده است، با صرف نظر از دیگر موجودات، موجود است.



## ارزیابی و نقد اثبات واجب‌الوجود از طریق مصداق موجود

ابن‌سینا در این دلیل که آن را حکم صدیقین می‌نامد (ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۹۷ و ۹۸) سیر دلیل را از موجود - که انکار آن به سفسطه می‌انجامد - آغاز کرده و با ابطال سه فرض که به وجود واجب‌الوجود نمی‌انجامد، و پذیرفتن سه فرض دیگر که هر کدام می‌توانند اثبات‌گر وجود واجب‌الوجود باشند، سیر دلیل را به پایان می‌رساند.

آن سه فرض که وجود واجب‌الوجود را اثبات می‌کنند عبارت‌اند از:

۱. آن موجودی که انکارش به سفسطه می‌انجامد بی‌نیاز از علت است.
۲. آن موجود، نیازمند به علت است و علت آن نیز نیازمند به علت است، اما این سلسله، متناهی است و به موجودی بیرون از سلسله که بی‌نیاز از علت باشد و برآورنده نیاز سایر موجودات درون سلسله باشد منتهی می‌شود.
۳. آن موجود، نیازمند به علت است و علت آن نیز نیازمند به علت است و این سلسله، نامتناهی است، اما خارج از این سلسله، موجودی که بی‌نیاز از علت باشد و برآورنده نیاز موجودات درون سلسله باشد وجود دارد.

آن سه فرضی که به وجود واجب‌الوجود منتهی نمی‌شوند و ابطال می‌گردند عبارت‌اند از:

۱. آن موجودی را که نیازمند فرض کردیم، بی‌نیاز از علت است.
۲. آن موجودی را که نیازمند فرض کردیم نیازمند به علت است و علت آن، مجموع موجودات نیازمند به علت است.
۳. آن موجودی را که نیازمند فرض کردیم نیازمند به علت است و علت آن، موجود نیازمندی دیگری درون سلسله موجودات نیازمند است.

فرض سوم از فروض اثبات‌کننده وجود واجب‌الوجود، از ابداعات این دلیل محسوب می‌شود و در آثار فیلسوفان مسلمان بی‌سابقه است. اینکه ابن‌سینا نامتناهی بودن سلسله ممکنات را پذیرفته و واجب‌الوجود را طرف این سلسله نمی‌داند، بلکه وجود آن را در خارج از این سلسله پذیرفته است، مهم‌ترین برجستگی این دلیل به شمار می‌آید؛ «إما أن يقتضى علة خارجة عن الأحاد كلها. و هو الباقي» (ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۹۸)

در فرض سوم از فروضی که ابن‌سینا مدعی بطلان آن‌ها است می‌توان مناقشه کرد. این فرض که تک‌تک موجودات نیازمند در یک سلسله نامتناهی، دارای علتی باشند که آن علت نیز به موجب نیازمندی‌اش دارای علتی دیگر است و این‌گونه، سلسله این موجودات نیازمند به علت و دارای علت تا نامتناهی ادامه یابد، فرضی صحیح است، زیرا سلسله مذکور، نامتناهی فرض شده است، از این رو تمام موجودات آن اگر چه نیازمند به علت هستند اما چون دارای علت نیز می‌باشند، تحقق دارند.

در نتیجه از شش فرض مذکور در دلیل، سه فرض به وجود واجب‌الوجود انجامیده است؛ دو فرض که به وجود واجب‌الوجوب منتهی نشده، ابطال گشته‌اند، اما یک فرض باقی مانده که نه به وجود واجب‌الوجود ختم می‌شود و نه ابطال شده است. اکنون می‌توان اثبات واجب‌الوجود از طریق مصداق وجود و مصداق موجود را این‌گونه جمع‌بندی کرد: ابن‌سینا در النجاة از طریق مصداق وجود، و در نمط چهارم الاشارات و التنبيهات از طریق مصداق موجود به اثبات وجود واجب‌الوجود پرداخته است. ابن‌سینا در دلیلی که در نمط چهارم اقامه کرده است، یک فرض بدیع مطرح کرده و وجود واجب‌الوجود را به عنوان موجودی در بیرون از سلسله نامتناهی ممکنات پذیرفته است.

در هر دو دلیلی که در آن‌ها وجود واجب‌الوجود از طریق مصداق وجود و مصداق موجود اثبات شده است، یک فرض که به وجود واجب‌الوجود نمی‌انجامد و در عین حال ابطال هم نشده باقی مانده و موجب عقیم شدن دلیل گشته است.

## ۲.۲. اثبات واجب‌الوجود از طریق مصداق ممکن‌الوجود

ابن‌سینا در المبدأ و المعاد پس از تقریر برهان صدیقین، طریقه مشهور برای اثبات وجود واجب‌الوجود را که استدلال به حرکت است، تبیین کرده و از مسلک ارسطو تبعیت می‌نماید. (ابن‌سینا، ۱۳۶۳: ۳۴) از آنجا که حرکت در تمامی مصداق موجود و وجود، تحقق ندارد لذا حرکت، یکی از راه‌هایی است که وجود واجب‌الوجود را از طریق مصداق ممکن‌الوجود به اثبات می‌رساند.

مقدمات دلیل او عبارت‌اند از:

- حرکت در هر جسم متحرکی، علت دارد حتی آن‌گاه که آن علت، محسوس و ظاهر نباشد.

ابن‌سینا برای اثبات این مقدمه سه دلیل اقامه می‌کند. دلیل اول و دوم او در قالب قیاس استثنایی و دلیل سوم در قالب شکل اول از قیاس اقترانی ارائه شده است: دلیل اول؛ اگر حرکت برای جسم متحرک، ذاتی باشد، هر جسمی متحرک خواهد بود. تالی باطل است، پس مقدم نیز باطل است؛ پس حرکت برای هیچ جسم متحرکی، ذاتی نیست، پس حرکت در هر جسم متحرکی محتاج به محرک است. در این دلیل، بی‌نیازی ذاتیات از علت، و نیازمندی غیر ذاتیات به علت، مفروغ‌عنه انگاشته شده است.

إنَّ الجسمَ لو كان متحرکًا بذاته لكان کلَّ جسم متحرکًا. فاذا کلَّ جسم متحرک

فله علة تحرکه. (همان: ۳۶)

دلیل دوم؛ اگر حرکت برای جسم متحرک، ذاتی باشد، هیچ چیزی نمی‌تواند مانع حرکت جسم شود. تالی باطل است پس مقدم نیز باطل است؛ پس حرکت برای هیچ جسم متحرکی، ذاتی نیست، پس حرکت در هر جسم متحرکی محتاج به محرک است. لو كان الجسم متحركاً لذاته لما كان توهم أمر في غيره، أي أمر كان، يوجب أن تبطل الحركة عن ذاته. (همان)

دلیل سوم؛ حرکت، حادث است و هر حادثی نیازمند به علت است، پس حرکت در متحرکی نیازمند به علت است.

أن الحركة أمر يحدث دائماً، و كل حادث فله علة محدثة. فكل حركة لها علة محدثة. (همان)

مقدمه دوم؛ علت حرکت در هیچ جسم متحرکی، خود آن جسم نیست، زیرا محرک، حرکت را افاده می‌کند و متحرک، حرکت را استفاده می‌کند، و شیء واحد از جهت واحد نمی‌تواند هم مفید باشد و هم مستفید چون آنچه افاده می‌شود نزد مفید بالفعل حاصل است، اما نزد مستفید بالقوه حاضر است و شیء واحد نمی‌تواند حرکت را هم بالفعل و هم بالقوه دارا باشد. (همان: ۳۶ و ۳۷)

مقدمه سوم؛ سلسله محرک‌ها و متحرک‌ها نمی‌تواند نامتناهی باشد و باید به محرک غیر متحرک ختم شود، زیرا در علوم طبیعی ثابت شده است که تحقق بالفعل نامتناهی جسم در زمان واحد ممتنع است، پس هیچ سلسله‌ای از محرک‌ها و متحرک‌ها نمی‌تواند نامتناهی باشد. (همان: ۳۸)

ابن‌سینا بر اساس این سه مقدمه وجود محرک اول که متحرک نیست را به اثبات می‌رساند. «فاذا في كل نوع من المحركات محرک أول غير متحرک». (همان)

### ارزیابی و نقد اثبات واجب‌الوجود از طریق مصداق ممکن‌الوجود

در مقدمه اول در ابتدای مقاله تبیین شد که ابن‌سینا واجب‌الوجود را موجود ممتنع‌العدم می‌داند. اکنون سؤال این است که آیا محرک غیر متحرک، موجود ممتنع‌العدم است؟ آیا فرض امکان معدوم شدن برای محرک غیر متحرک، فرضی خود شکن است؟ از آنجا که مفهوم «محرک غیر متحرک ممکن‌العدم» می‌تواند مصداق واقعی داشته باشد و این‌گونه نیست که تمام مصادیق آن مصادیق فرضی باشند، لذا روشی که در آن ادعا می‌شود حرکت می‌تواند وجود واجب‌الوجود را از طریق مصداق ممکن‌الوجود به اثبات برساند، توانایی ایصال به مقصود را ندارد. البته صحیح است که وجود واجب‌الوجود را می‌توان از طریق مصداق ممکن‌الوجود به اثبات رساند و ابن‌سینا هم تصریحی نسبت به

بی‌اعتباری دلیل اینی برای اثبات واجب‌الوجود ندارد اما آنچه در دلیل «اینی» به کار گرفته می‌شود، وجود مصداق ممکن است نه وجود حرکت در مصداق ممکن.

### ۳.۲. اثبات واجب‌الوجود از طریق مفهوم موجود

ابن‌سینا در الهیات دانشنامه‌ی علایی کوشیده است تا وجود واجب‌الوجود را از طریق مفهوم موجود اثبات نماید.

پس از نقل متن دانشنامه‌ی علایی اثبات می‌کنیم که ابن‌سینا در آن عبارت به دنبال اثبات وجود واجب‌الوجود از طریق مفهوم موجود است. در ادامه قضاوت صدرالمتألهین و توضیح حکیم سبزواری را درباره‌ی این طریقه گزارش می‌کنیم، سپس به تحلیل مقدمات و مراحل آن پرداخته و در نهایت نکاتی را در ارزیابی آن یادآور می‌شویم.

بخشی از عبارت ابن‌سینا در باب هجدهم از علم برین دانشنامه‌ی علایی چنین است:

هر چه ورا [او را] هستی هست یا هستی وی به خود واجب است یا نیست، و هر چه هستی وی به خود واجب نیست، به‌خود یا ممتنع است یا ممکن، و هر چه به خود ممتنع بود نشاید که هرگز موجود بود... پس هر چه ورا وجود بود و وجودی واجب نبود به خود، به خود ممکن بود و ممکن الوجود بود، به خود ناممکن الوجود بود بغیر، و وجودش هنوز حاصل نشود که بر آن حکم بود که بود. پس باید که چون موجود خواهد شدن یکی ممکن بشود و ممکنی به خود هرگز نشود که نه از سببی آمده است، پس ممکنیش [ممکن بودنش] از علت باید که بشود، تا واجب شود که بیود از علت و آن، آن بود که پیوند وی با علت تمام شود که شرطها همه به جای آیند و علت علت شود به فعل و علت آن‌گاه علت شود به فعل که وی چنان شود که چنان باید به فعل تا از او معلول واجب آید. (ابن‌سینا، ۱۳۸۳: ۶۵ و ۶۶)

ابن‌سینا در عبارت دانشنامه بارها از ممتنع سخن گفته است. روشن است که ممتنع تنها در صورتی می‌تواند در کنار واجب و ممکن قرار گیرد که سخن از مفهوم موجود باشد چرا که مصداق موجود یا واجب است و یا ممکن. مفهوم موجود است که به واجب، ممکن و ممتنع تقسیم می‌شود نه مصداق موجود. (ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۹۷)

صدرالمتألهین اثبات وجود واجب‌الوجود بر پایه‌ی مفهوم موجود و موجودیت را صحیح می‌داند، همچنین آن طریقه را غیر از طریقه‌ی اثبات وجود واجب‌الوجود از راه نظر در حقیقت وجود در شمار می‌آورد. بنابر نظر صدرالمتألهین نزدیک‌ترین مسلک به منهج صدیقین - نه خود منهج صدیقین - اثبات وجود واجب‌الوجود از راه مفهوم موجود است. او به ابن‌سینا نسبت می‌دهد که اثبات واجب از طریق مفهوم موجود را طریقه‌ی صدیقین نامیده است و متأخرین نیز در این نامگذاری از او تبعیت کرده‌اند.

هذا المسلك أقرب المسالك إلى منهج الصديقين و ليس بذلك كما زعم لأن هناك يكون النظر إلى حقیقه الوجود و هاهنا يكون النظر فی مفهوم الموجود... فهذا ما وصفه الشيخ فی الإشارات بأنه طريقة الصديقين و تبعه المتأخرون فيه. (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱م: ج ۶، ۲۶ و ۲۷)

حکیم سبزواری در تعلیقه‌ای که بر سخن صدرالمتألهین نگاشته، مدعی او را پذیرفته و اثبات واجب‌الوجود از طریق نظر در مفهوم موجود و موجودیت را صحیح دانسته است؛ تنها نکته‌ای که سبزواری ایضاح آن را لازم دیده عبارت از این است که نظر در مفهوم موجود و موجودیت فقط با لحاظ مرآت‌ی و آلی می‌تواند واجب‌الوجود را اثبات می‌کند. توضیح آنکه مفهوم موجود و موجودیت را می‌توان مانند سایر مفاهیم به دو گونه مورد لحاظ قرار داد؛ لحاظ آلی و لحاظ استقلال‌ی. در لحاظ آلی یا مرآت‌ی یا إفنایی یا حکایی یا عنوانی، آنچه حقیقتاً مورد توجه و ملاحظه قرار می‌گیرد، مصداق است و مفهوم هیچ نقشی به جز وساطت برای ملاحظهٔ مصداق ندارد، اما در لحاظ استقلال‌ی، مفهوم موضوعیت دارد و آنچه مورد توجه و التفات است خود مفهوم است و هیچ نگاه و نظاره‌ای نسبت به مصداق صورت نمی‌گیرد.

ادعای سبزواری این است که مفهوم موجود و موجودیت اگر مورد نظر استقلال‌ی قرار بگیرند و فانی در مصداق ملاحظه نشوند نمی‌توانند وجود واجب‌الوجود را اثبات نمایند، و تنها در صورتی که این دو مفهوم، حاکی و مشیر به حقیقت وجود مورد ملاحظه قرار گیرند می‌توانند وجود واجب‌الوجود را اثبات کنند:

و لكن من حيث السراية إلى المعنون و من حيث إن مفهوم الموجود وجه الموجود الحقیقی بما هو موجود و وجه الشیء هو الشیء بوجه و لكن المعنون بعضه ماهية لها الوجود. (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱: ج ۶، ۲۷)

البته این تعلیقهٔ سبزواری چیزی جز بیان بیانات نیست، زیرا روشن است که هر مفهومی که مقسم قرار می‌گیرد مرآت و عنوان برای اقسام در نظر گرفته شده است. اساساً هیچ مقسمی نمی‌تواند به صورت استقلال‌ی لحاظ گردد، زیرا مقسم چیزی غیر از اقسام نیست و لحاظ استقلال‌ی موجب می‌شود مقسم، چیزی غیر از اقسام باشد. به عنوان نمونه در تقسیم موجود به واجب، ممکن و ممتنع، آنچه مقسم است مفهوم موجود است و این مفهوم مورد لحاظ استقلال‌ی نبوده است، زیرا هر مفهومی در لحاظ استقلال‌ی ممکن‌الوجود است و نمی‌تواند مقسم برای واجب و ممکن و ممتنع باشد.

پس از اثبات اینکه ابن‌سینا در عبارت نقل شده از دانشنامه‌ی علایی در صدد اثبات وجود واجب‌الوجود از طریق مفهوم موجود است و نیز نقل سخن صدر‌المتألهین و سبزواری، اکنون به تحلیل دلیل او می‌پردازیم.

ابن‌سینا در تقریر این دلیل از استحاله‌ی دور و تسلسل استمداد نکرده و صرف ممکن بودن مصداق مفهوم موجود را برای اثبات وجود واجب‌الوجود کافی دانسته است، اما صدر‌المتألهین برای متمیم دلیل ابن‌سینا، امتناع دور و تسلسل را به کار گرفته است.

در اینجا قرائت صدر‌المتألهین از اثبات وجود واجب‌الوجود از طریق مفهوم موجود را نقل می‌کنیم و پس از آن، تفاوت این قرائت با دیدگاه ابن‌سینا را توضیح می‌دهیم:

۱. مفهوم موجود، حداقل از یک مصداق واقعی حکایت می‌کند و این‌گونه نیست که تمام مصادیق این مفهوم، مصادیق فرضی باشند.<sup>۱</sup>

۲. مصداق واقعی مفهوم موجود، نمی‌تواند ممتنع‌الوجود باشد، زیرا ممتنع‌الوجود همیشه مصداق فرضی است<sup>۲</sup> و در صورتی که مصداق واقعی باشد، ممتنع‌الوجود نخواهد بود.

۳. اگر مصداق واقعی مفهوم موجود، واجب‌الوجود باشد، ثبت‌المطلوب.

۴. اگر مصداق واقعی مفهوم موجود، ممکن‌الوجود باشد و آن ممکن‌الوجود بی‌نیاز از علت باشد، آن مصداق واقعی، ممکن‌الوجود نبوده است، زیرا ممکن‌الوجود به حسب تعریف نیازمند به علت است، بلکه واجب‌الوجود بوده است، فثبت‌المطلوب.

۵. اگر مصداق واقعی مفهوم موجود، ممکن‌الوجود باشد و آن ممکن‌الوجود نیازمند به علت باشد و علتش خودش باشد، تقدم‌شیء بر خودش لازم می‌آید که چنین تقدمی همان بودن در ظرف نبودن است و تناقض محسوب می‌شود و در نتیجه آن ممکن‌الوجودی را که مصداق واقعی مفهوم موجود فرض کردیم، مصداق فرضی مفهوم موجود خواهد بود، هذا خلف.

۶. اگر مصداق واقعی مفهوم موجود، ممکن‌الوجود باشد و آن ممکن‌الوجود نیازمند به علت باشد و علت آن ممکن‌الوجود، ممکن‌الوجود دیگری باشد و این سلسله در جایی به واجب‌الوجود ختم شود، ثبت‌المطلوب، اما اگر چنین سلسله‌ای از علل ممکن‌الوجود تا نامتناهی ادامه یابد، تمام ممکن‌الوجودها فاقد علت و معدوم خواهند بود و در نتیجه آن

۱. مقصود از مصداق واقعی، مصداقی است که با صرف نظر از ذهن ذاهن، فرض فارض و بازنمایی‌های ذهنی فردی و جمعی به صورت مستقل تحقق دارد. مصداق واقعی در مقابل مصداق فرضی قرار دارد یعنی مصداقی است که فقط در ذهن ذاهن و فرض فارض به صورت وابسته وجود دارد.

۲. ویژگی خاص مفهوم ممتنع‌الوجود و سایر مفاهیم زیرمجموعه‌ی آن، این است که همیشه از مصادیق فرضی حکایت می‌کنند.

ممکن الوجودی را که مصداق واقعی مفهوم موجود فرض کردیم، مصداق فرضی مفهوم موجود خواهد بود، هذا خلف.

در نتیجه می‌توان گفت یا مفهوم موجود، حکایت از هیچ مصداق واقعی ندارد یا آن مصداق واقعی، واجب‌الوجود است و یا در میان مصادیق واقعی مفهوم موجود، واجب‌الوجود هم هست.

هذا المسلك أقرب المسالك إلى منهج الصديقين و ليس بذلك كما زعم لأن هناك يكون النظر إلى حقيقة الوجود و هاهنا يكون النظر في مفهوم الموجود. و حاصله أن النظر في مفهوم الموجود و الموجودية يعطى أنه لا يمكن تحققه إلا بالواجب إذ لو انحصر الموجود في الممكن لم يتحقق موجود أصلا لأنه على هذا التقدير تحقق الممكن إما بنفسه بدون علة و هو محال بديهية أو بغيره و ذلك الغير أيضا ممكن على هذا التقدير فإما أن يتسلسل الأحاد أو يدور أو يؤدي إلى الواجب و الشقان الأولان باطلان و كذا الثالث لأنه خلاف المقدر و إن كان حقا لازما لأن نقيضه و هو خلو الممكن عنه باطل. (صدر المتألهين، ۱۹۸۱م، ج: ۶، ۲۶ و ۲۷)

همان‌طور که از متن دانشنامه‌ی علایی بر می‌آید، ابن‌سینا بدون استمداد از استحاله‌ی دور و تسلسل کوشیده است تا از طریق مفهوم موجود و وجود به اثبات مصداقی برای واجب‌الوجود نائل آید، با این حال در طریق اول یعنی اثبات وجود واجب‌الوجود از طریق مصداق وجود و موجود تبیین کردیم که روش ابن‌سینا در نمط چهارم اشارات که در آن به استحاله‌ی دور و تسلسل توسل بسته است، صحیح است و نمی‌توان بدون ضمیمه کردن استحاله‌ی دور و تسلسل وجود واجب‌الوجود را اثبات کرد.

### ارزیابی و نقد اثبات واجب‌الوجود از طریق مفهوم موجود

پس از تحلیل طریق سوم برای اثبات وجود واجب‌الوجود، اکنون در مرحله‌ی ارزیابی لازم است تا به دو پرسش پاسخ داده شود:

۱. آیا مفهوم موجود می‌تواند به عنوان طریقی برای اثبات وجود واجب‌الوجود پیموده شود؟

۲. آیا ابن‌سینا -آن‌گونه صدر المتألهین ادعا کرده است- اثبات وجود واجب‌الوجود از طریق مفهوم موجود را طریقه‌ی صدیقین نامیده است؟

در پاسخ پرسش اول باید گفت همان‌گونه که در توضیح تعلیق‌ سبزواری بیان شد هرگاه یک مفهوم را مقسم قرار می‌دهیم آن مفهوم به لحاظ آلی و عنوانی و مرآتی ملاحظه شده است و آنچه در حقیقت ملحوظ و منظور و مورد توجه است مصداق یا مصادیق آن مفهوم است. از آنجا که ابن‌سینا در عبارتی که از دانشنامه‌ی علایی او نقل

کردیم، بارها از ممتنع سخن گفته بود روشن می‌شود که مفهوم موجود را مورد توجه قرار داده است نه مصداق موجود را، و از آنجا که آن مفهوم را در جایگاه مقسم برای واجب، ممکن و ممتنع قرار داده بود، روشن می‌شود که آن مفهوم را به عنوان مرآت لحاظ کرده است و با آن مفهوم آلی و مرآتی و عنوانی، به مصادیق واقعی و فرضی آن مفهوم نظر کرده است؛ پس زمانی که ابن‌سینا از طریق مفهوم موجود به اثبات وجود واجب‌الوجود اقدام می‌کند، در حقیقت از طریق مصداق موجود، واجب‌الوجود را اثبات نموده است و تمام ایراداتی که بر اثبات واجب‌الوجود از طریق مصداق موجود و مصداق وجود وارد بود بر اثبات واجب‌الوجود از طریق مفهوم موجود نیز وارد است.

با این توضیح معلوم شد که تفکیک صدرالمتألهین بین دلیلی که از نظر به حقیقت وجود، وجود واجب‌الوجود را اثبات می‌کند با دلیلی که از نظر به مفهوم موجود، به اثبات وجود واجب‌الوجود می‌پردازد صحیح نیست، زیرا آن‌گاه که از طریق مفهوم موجود، وجود واجب‌الوجود اثبات می‌شود، نظر به مفهوم موجود، نظر آلی و مرآتی و عنوانی است و در واقع، حقیقت وجود ملحوظ است نه مفهوم موجود و موجودیت. صدرالمتألهین که نظر در حقیقت وجود را غیر از نظر در مفهوم موجود می‌داند، مفهوم موجود را به صورت استقلالی لحاظ کرده است و حیثیت ارائه و مرآتی بودن آن را مورد توجه قرار نداده است.

در پاسخ پرسش دوم هم باید گفت ابن‌سینا در عبارت پایانی نمط چهارم الاشارات و التنبیها تصریح کرده است که اثبات وجود واجب‌الوجود از طریق نفس الوجود و وجود من حیث هو وجود قابل اعتمادترین و شریف‌ترین مسیر است و این روش روش صدیقین است که به او استشهاد می‌کنند نه بر او:

تأمل کیف لم یحتج بیاننا لثبوت الأول و وحدانیته و براءته عن الصمات إلى تأمل لغیر نفس الوجود و لم یحتج إلى اعتبار من خلقه و فعله و إن كان ذلك دلیلا علیه؛ لكن هذا الباب أوثق و أشرف أی إذا اعتبرنا حال الوجود فشهد به الوجود من حیث هو وجود و هو يشهد بعد ذلك على سائر ما بعده فی الواجب. إلى مثل هذا أشیر فی الكتاب الهی: «سُئِرِهِمْ آیَاتِنَا فِی الْأَفَاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ حَتَّى یَبْیِّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ». أقول إن هذا حکم لقوم. ثم یقول: «أَوَلَمْ یَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ». أقول: إن هذا حکم للصدیقین الذین یستشهدون به لا علیه.(ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۱۰۲)

بنابراین، داوری صدرالمتألهین و تأیید سبزواری ناصواب است و ابن‌سینا نظر در مفهوم موجود را برای اثبات وجود واجب‌الوجود، طریقه صدیقین نامیده است. از منظر ابن‌سینا، صدیقین از طریق مصداق وجود و وجود من حیث هو وجود، وجود واجب‌الوجود را اثبات



می‌کنند و به وجود او استشهاد می‌کنند نه اینکه با مفهوم موجود بر وجود او استشهاد نمایند.

## ۲.۴. اثبات واجب‌الوجود از طریق مفهوم واجب‌الوجود

از عبارت ابن‌سینا در تعلیقات استفاده می‌شود که او برهان وجود شناختی را نیز معتبر می‌دانسته و معتقد بوده است که می‌توان از تحلیل مفهوم واجب‌الوجود به مصداق آن راه برد. عبارت او در التعلیقات چنین است:

واجب‌الوجود حقیقته وجوب‌الوجود. و الحقائق لا تبطل البتة فإن الإنسانية مثلا لا تبطل فتصیر شیئا آخر، و الحق لا يبطل فیصیر شیئا آخر، و الوجوب لا يبطل فیصیر إمكانا، و الإمكان لا يبطل بذاته فیصیر وجوبا بل یكون أبدا إمكانا فی ذاته فما یكون واجبا بذاته و یكون ذلك حقیقته فإنه لا یدخل علیه شیء فیخرجه عن حقیقته. فواجب‌الوجود هو حق، و الحق لا یصیر باطلا، و لا یعدم البتة... حقائق الأشیاء لا تبطل فتصیر حقائق أخرى، و واجب‌الوجود حقیقته وجوب‌الوجود فلا تبطل حقیقته فیصیر غیر واجب‌الوجود فإذن لا یجوز علیه العدم. (ابن‌سینا الف)، ۱۴۰۴ق: ۱۵۰ و ۱۵۱)

او در این عبارت می‌خواهد تا از طریق تحلیل مفهوم واجب‌الوجود و تعریف آن، تحقق آن را اثبات کند. مسیر استدلال در این روش چنین است که در ابتدا واجب‌الوجود، تعریف شده و مفهوم آن تحلیل می‌گردد، سپس از اینکه در مفهوم واجب‌الوجود، ضرورت وجود، نهفته و مصداق نداشتن برای مفهومی که ضرورت وجود در آن اخذ شده است، خلف اخذ ضرورت وجود در مفهوم است، به اثبات مصداق برای مفهوم واجب‌الوجود اقدام می‌شود.

## ارزیابی و نقد اثبات واجب‌الوجود از طریق مفهوم واجب‌الوجود

مفهوم واجب‌الوجود از اثبات وجود واجب‌الوجود قاصر و ناتوان است و نمی‌توان وجود واجب‌الوجود را از طریق مفهوم واجب‌الوجود به اثبات رساند. توضیح آنکه مفاهیم را می‌توان با توجه به نحوه تحقق مصداقشان به این دو دسته تقسیم نمود:

۱. مفاهیمی که حکایت واقعی از مصداق واقعی دارند.
  ۲. مفاهیمی که حکایت واقعی از مصداق فرضی دارند.
- اگر با مواجهه حسی با مصداق رنگ آبی بتوانیم وجود آن را مورد تصدیق قرار دهیم، در این صورت می‌توانیم مفهوم رنگ آبی را دارای حکایت واقعی از مصداق واقعی رنگ آبی بدانیم، اما اگر هیچ راهی غیر از مفهوم سیمرغ برای تصدیق نسبت به وجود مصداق

سیمرغ نیافتیم، می‌توانیم مصداق سیمرغ را در ذهن فرض کنیم که در این صورت مفهوم سیمرغ دارای حکایت واقعی از مصداق فرضی سیمرغ خواهد بود. آنچه در این دو دسته مفهوم مشترک است، حکایت واقعی است، اما حکایت واقعی هیچ دلالتی بر واقعی بودن یا فرضی بودن محکی ندارد، یعنی صرف حکایتگری یک مفهوم نمی‌تواند واقعی بودن یا فرضی بودن مصداق آن را مشخص سازد، بلکه مواجهه و عدم مواجهه حسی است که واقعی بودن یا فرضی بودن یک مصداق را تعیین می‌کند نه حکایتگری مفهوم. ما با پاره‌ای از ممکنات محسوسات مواجهه حسی داریم و بدون وساطت مفهوم از وجود آن‌ها آگاه می‌شویم، مانند مبصرات، مسموعات، مذوقات، مشومات و ملموسات، همچنین آنچه به حس باطن دریافت می‌شود مانند ترس و امید، برای این دسته از اشیاء می‌توانیم مفاهیم‌شان را حاکی از مصداق واقعی آن‌ها بدانیم، اما برای ممکناتی که هیچ گونه رابطه حسی با آن‌ها نداریم مانند اعراض غیر محسوس و جواهر، همچنین واجب‌الوجود و ممتنع‌الوجود اگر آن‌ها را غیر محسوس بدانیم - نمی‌توانیم از طریق حکایت واقعی مفهوم آن‌ها، فرضی بودن یا واقعی بودن مصداقشان را کشف نماییم.

به دیگر سخن، حاکی بودن مفهوم، لازم اعم واقعی بودن محکی است، زیرا با فرضی بودن محکی نیز قابل جمع است، لذا اثبات وجود واجب‌الوجود از طریق مفهوم واجب‌الوجود همیشه به مغالطه اثبات ملزوم خاص از لازم اعم گرفتار است. البته تعبیر لازم و ملزوم برای حاکی و محکی تسامح است، زیرا بین حاکی و محکی تلازم برقرار است نه ملازمه. مقصود از آن تعبیر مسامحی این است که یک مفهوم در دو صورت می‌تواند متصف به حاکی گردد؛ یکی در صورتی که محکی آن، مصداق واقعی باشد و دیگری در صورتی که محکی آن، مصداقی فرضی باشد. پس نمی‌توان از حاکی بودن یک مفهوم، خصوص واقعی بودن محکی آن یا خصوص فرضی بودن محکی آن را نتیجه گرفت، اما آیا تفصیل بین دو لحاظ آلی و استقلال برای مفاهیم می‌تواند راهگشا باشد؟ صحیح است که به هر مفهومی می‌توان دو گونه نظر کرد و گاهی از مفهوم عبور نمود و مصداق را دید و گاهی در مفهوم توقف کرد، اما سخن در این است که آیا نگاه آلی و مرآتی و عنوانی به مفهوم می‌تواند واقعی بودن یا فرضی بودن مصداق را مشخص کند؟ هر مفهومی حکایت از مصداقی دارد، اما ممکن است که آن مصداق، از واقعیتی در ورای فرض بی‌بهره باشد. از این رو تمسک به لحاظ آلی مفهوم واجب‌الوجود برای اثبات وجود واجب‌الوجود تمسک به لازم اعم برای اثبات ملزوم اخص است، لذا تفصیل بین لحاظ آلی و لحاظ استقلال نیز نمی‌تواند گره از کار فروبسته مفهوم موجود باز کند و باور به وجود واجب‌الوجود را از آن برویاند، پس اگر در مفهومی، ضرورت وجود اخذ شده بود، این بدان معنا نیست که آن مفهوم دارای مصداق نیز می‌باشد.

اگر این دلیل ابن سینا صحیح باشد، این دلیل نیز باید صحیح باشد که: عنقایی که در عالم خارج، در اینجا و اکنون ضرورتاً وجود دارد، ضرورتاً در اینجا و اکنون وجود دارد، زیرا هیچ حقیقتی باطل نمی‌شود و تغییر نمی‌کند پس در اینجا و اکنون عنقایی بالضرورة وجود دارد.

بطالان چنین دلیلی آشکارا نمایان است، اما می‌توان آن را مستند به عدم رابطه منطقی بین عنوان یک مفهوم - هر مفهومی - با ضرورت، امکان و یا امتناع وجود مصداق برای آن مفهوم نمود. همان گونه که اگر مفهوم انسان ممکن الوجود، دارای مصداق واقعی باشد، آن مصداق انسان ممکن الوجود خواهد بود، همچنین اگر مفهوم انسان واجب الوجود دارای مصداق واقعی باشد، آن مصداق انسان واجب الوجود خواهد بود، اما با این حال نمی‌توان از فرض یک مفهوم، مصداق داشتن آن را نتیجه گرفت. بنابر قاعده عدم ملازمه بین صدق شرطیه و صدق مقدم نمی‌توان از اینکه اگر واجب الوجود دارای حقیقتی باشد آن حقیقت، وجوب وجود دارد نتیجه گرفت که واجب الوجود دارای حقیقت - یا مصداق - است که اگر چنین باشد آن حقیقت البته وجوب وجود دارد.

### تفاوت استدلال به مفهوم موجود با استدلال به مفهوم واجب الوجود

تفاوت دلیلی که ابن سینا در دانشنامه علایی اقامه کرده است با دلیل او در التعلیقات که امروزه به برهان وجودی و یا وجودشناختی معروف است و در آن ادعا می‌شود از تحلیل مفهوم واجب الوجود، واقعی بودن مصداق واجب الوجود اثبات شده است، در این است که ابن سینا در دانشنامه نمی‌خواهد از تحلیل مفهوم موجود یا مفهوم واجب الوجود، واقعی بودن مصداق آن را اثبات نماید، بلکه با فرض گرفتن اینکه مفهوم موجود از مصداق یا مصادیق واقعی حکایت می‌کند، درصدد است تا اثبات کند که آن مصداق واقعی واجب الوجود است یا در میان مصادیق واقعی، واجب الوجود نیز یافت می‌شود.

دلیل ابن سینا در دانشنامه فقط در نزد کسانی که تمام مصادیق مفهوم موجود را مصادیق فرضی می‌دانند و به هیچ واقعیت مستقلی باور ندارند بی‌اعتبار است، اما دلیل او در التعلیقات و نیز سایر تقریرات از براهین وجودی یا وجودشناختی به سبب خلط بین حمل اولی و حمل شایع، از استخراج و استفاده وجود واجب الوجود از مفهوم واجب الوجود ناتوان هستند.

بر این اساس می‌توان ادعا کرد که مهم‌ترین مقدمه دلیل ابن سینا در دانشنامه، مقدمه اول اوست؛ یعنی اگر بپذیریم که تمام مصادیق مفهوم موجود مصادیق فرضی نیستند، حداقل وجود یک مصداق واقعی که واجب الوجود باشد را برای مفهوم موجود پذیرفته‌ایم. پس فقط کسی که به نوعی سفسطه معتقد است و حکایت مفهوم موجود از هر گونه مصداق واقعی را انکار می‌کند می‌تواند از پذیرش دلیل ابن سینا در دانشنامه سر باز زند.

به بیانی دیگر، معیار و میزان برای اینکه بتوان از طریق یک مفهوم، واقعی بودنِ مصداق آن را نتیجه گرفت این است که نپذیرفتن مصداق واقعی برای آن مفهوم به سفسطه و انکار واقعیت مستقل از ذهن و بازنمایی ذهن منجر شود. روشن است که تنها مفهومی که چنین خاصیتی دارد مفهوم موجود است. نپذیرفتن مصداق واقعی برای مفهوم موجود همان پذیرفتن سفسطه مطلق و انکار واقعیت مستقل از ذهن و بازنمایی ذهن است. حتی با انکار مصداق واقعی برای مفهوم واجب‌الوجود نیز به سفسطه دچار نخواهیم شد، از این رو مفهوم واجب‌الوجود از اثبات مصداق واقعی واجب‌الوجود ناتوان است، اما مفهوم موجود می‌توان مصداق واقعی وجود و موجود را اثبات کند.

### نتیجه‌گیری

ابن‌سینا در *دانشنامه علایی* از طریق مفهوم موجود، در *الاشارات و التنبیهات* از طریق مصداق موجود، در *النجاه و المبدأ و المعاد* از طریق مصداق وجود، در *التعلیقات* از طریق مفهوم واجب‌الوجود و در *الهیات شفا* از طریق مصداق ممکن‌الوجود به اثبات واجب‌الوجود پرداخته است. در نقدهایی که بر اساس روش تحلیل مفهومی ارائه شد تبیین شد که:

۱. اثبات واجب‌الوجود از طریق مصداق ممکن‌الوجود، با تعریفی که ابن‌سینا از واجب‌الوجود ارائه کرده ناسازگار است.
۲. اثبات واجب‌الوجود از طریق مفهوم واجب‌الوجود به خلط بین حمل اولی و حمل شایع دچار است، زیرا حاکی بودن یک مفهوم، لازم اعم واقعی بودن محکی آن است و با فرضی بودن محکی نیز قابل جمع است.
۳. اثبات واجب‌الوجود از سه طریق مصداق وجود، مصداق موجود و مفهوم موجود تنها در صورتی که بتوان ویژگی‌های یک سلسله متناهی را در یک سلسله نامتناهی جاری دانست امکان‌پذیر بوده و موجه می‌نماید.

### منابع و مآخذ:

- ابن‌سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۶۳)، *المبدأ و المعاد*، ج ۱، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۱)، *المباحثات*، ج ۱، قم: بیدار.

- (۱۳۷۵)، *الإشارات والتنبيهات*، ج ۱، قم: نشر البلاغه.
- (۱۳۷۹)، *النجاة*، ج ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۸۳)، *الهیات دانشنامه علائی*، ج ۲، همدان: دانشگاه بوعلی سینا.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (الف) (۱۴۰۴ق)، *الشفاء الإلهیات*، ج ۱، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (ب) (۱۴۰۴ق)، *التعلیقات*، ج ۱، بیروت: مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن عربی، محمد بن علی (۱۴۲۲ق)، *تفسیر ابن عربی یا تأویلات عبدالرزاق*، ج ۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- خمینی، سید مصطفی (۱۴۱۸ق)، *تفسیر القرآن الکریم*، ج ۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- رازی، فخر، محمد بن عمر (۱۳۸۴)، *شرح الاشارات والتنبيهات*، ج ۱، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- سبحانی، جعفر (۱۴۲۱ق)، *مفاهیم القرآن*، ج ۴، قم: مؤسسه الامام الصادق علیه السلام.
- سلطان علیشاه، سلطان محمد بن حیدر (۱۴۰۸ق)، *بیان السعادة فی مقامات العبادہ*، ج ۲، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- صدر المتألهین، محمد بن ابراهیم (۱۹۸۱م)، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعه*، ج ۲، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- طوسی، نصیرالدین، محمد بن محمد (۱۳۷۵ش)، *شرح الاشارات والتنبيهات*، ج ۱، قم: البلاغه.
- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی (۱۴۱۵ق)، *تفسیر الصافی*، ج ۲، تهران: مکتبه الصدر.

- مكارم شيرازى، ناصر (۱۴۲۶ق)، *نفحات القرآن*، ج ۱، قم: مدرسة الامام على بن ابى طالب عليه السلام.
- نراقى، محمد مهدى (۱۳۸۰)، *شرح الهيات من كتاب الشفاء*، ج ۱، قم: كنگره بزرگداشت محققان نراقى.